

روایت زنان سرپرست خانوار از موانع شادمانی (مطالعه موردی زنان سرپرست خانوار تهران)

منصوره اعظم آزاده*

مریم تافته**

چکیده

پژوهش حاضر با هدف مطالعه روایت زنان سرپرست خانوار از زندگی خود، شادی و ناشادی، زمینه‌ها و پیامدهای آن صورت گرفته است. شادی و ناشادی از هیجاناتی می‌باشند که بر عملکرد و بهره‌وری، روابط اجتماعی و اعتماد اجتماعی، تعاملات و مشارکت اجتماعی افراد اثر گذاشته و شرایط را برای هم‌بستگی و انسجام اجتماعی بهتر مهیا و یا مسدود می‌سازند. از آنجا که معمولاً و در تحقیقات متعدد، زنان سرپرست خانوار از جمله گروه‌های محروم جامعه محسوب شده که هم از حیث مادی و هم از جنبه‌های عاطفی و روانی در معرض مخاطراتی قرار دارند؛ لذا مطالعه حاضر با اتخاذ رویکردی کیفی و با استفاده از تکنیک مصاحبه عمیق و نیمه ساختاری و با عنایت به اشباع نظری با ۳۰ نفر از زنان سرپرست خانوار تهرانی به بررسی علل زمینه‌ای،

* دانشیار گروه جامعه‌شناسی دانشگاه الزهراء(س)؛ maazadeh@gmail.com

** کارشناس ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه الزهراء(س)؛ maryamtafte@gmail.com

راهکارهای مقابله‌ای و در نهایت پیامدهای احساس غم و شادی در این گروه پرداخته است. یافته‌های این تحقیق نشان داد که موانع شادمانی به شیوه‌های گوناگون در زندگی اجتماعی این گروه مداخله می‌کند و در نهایت نیز منجر به طردی خود خواسته و تحمیلی در زندگی آن‌ها می‌شود. شرایط نامناسب گذشته و حال و پیش‌بینی آشفته از آینده‌ای مبهم، بستری را برای کاهش احساس شادمانی فراهم آورده، راهکارهای مقابله‌ای را در قالب احساس نابرابری، افسردگی و فشار روحی و روانی شکل داده و به احساس بی‌انصافی در مورد خود و طرد اجتماعی منجر شده است.

واژگان کلیدی

شادمانی، افسردگی، احساس نابرابری، طرد اجتماعی، احساس بی‌انصافی

طرح مسئله

زن سرپرست خانوار، زنی است که عواملی چون طلاق، فوت، اعتیاد و یا از کارافتادگی همسر یا پدر، رها شدن توسط مردان مهاجر یا بی‌مبالات، موجب سرپرستی آن‌ها بر خانواده شده است (غفاری^۱، ۲۰۰۳). داده‌های آماری در ایران از روند افزایش یابنده تعداد و نسبت زنان سرپرست خانوار در دهه اخیر خبر می‌دهد. بر اساس سرشماری نفوس و مسکن سال ۱۳۹۰ تعداد خانوارهای با سرپرستی زن، بیش از دو میلیون و پانصد و شصت و سه هزار خانوار می‌باشد. در واقع سهم زنان از سرپرستی خانوارها در سال ۱۳۹۰ (۱۲/۱ درصد) بوده است که رشد قابل ملاحظه‌ای را نسبت به سایر دوره‌های سرشماری نشان می‌دهد (گزیده سرشماری عمومی نفوس و مسکن ۱۳۹۰، مرکز آمار ایران). اما چنین به نظر می‌رسد که زندگی زنان پس از ترک مرد خانواده غالباً با مشکلاتی روبروست. از جمله آن می‌توان علاوه بر سختی روبرویی با مسائل اقتصادی که این گروه از زنان برای مقابله با آن تربیت و توانمند نشده‌اند به زندگی در تنهایی، همراه با افسردگی و ناامیدی که بیشتر ناشی از نگرش منفی جامعه نسبت به زنان تنها، مطلقه و بیوه است اشاره نمود. روابط اجتماعی این گروه از زنان در فقدان حضور همسر در



خانواده خدشه‌دار شده و مشکلات بسیاری را برای آن‌ها به همراه آورده است. ایفای نقش‌های چندگانه‌ای که گاه در تعارض با یکدیگر نیز تعریف می‌شوند سبب خستگی جسمی و روحی آن‌ها می‌شود. فقر، ناتوانی، بی‌قدرتی به‌ویژه در اداره امور اقتصادی خانواده، عزت‌نفس و سلامت روانی آنان را مختل و زمینه ابتلا به افسردگی و سایر اختلالات روانی را فراهم می‌سازد (نازک‌تبار، ۱۳۷۸؛ لانگ لی و فورتین^۱، ۱۹۹۴). مطالعات و تحقیقات مختلفی نشان داده است که در مرحله اول، فقر اقتصادی است که سبب عدم رفاه ذهنی و نارضایتی این گروه از زندگی می‌شود (دغاقله و کلهر، ۱۳۸۹: ۲۶۵). برای مثال در پژوهش فروغی تنها ۶ درصد، نورمحمدی تنها ۱۳ درصد و شکاری آلایق تنها ۱ درصد از این زنان از درآمد خود رضایت داشتند و بقیه معتقد بودند که درآمد شغلی جوابگوی نیازهای زندگی آن‌ها نمی‌باشد (فروغی ۱۳۸۰، نورمحمدی ۱۳۸۳ و شکاری آلایق ۱۳۸۴). اما بدنبال مسائل مالی و نارضایتی از آن، این مشکلات روانی است که دامن‌گیر آن‌ها شده و فرصت تحول و تغییر را در زندگی از آن‌ها می‌رباید. بسیاری از پژوهشگران معتقدند که این مشکلات مادی و اجتماعی زنان سرپرست خانوار است که سبب استرس، اضطراب و افسردگی بیش‌تر آن‌ها نسبت به دیگر زنان می‌شود (سیمونز^۲، ۱۹۹۴). در کل بیکاری و فشارهای اقتصادی، سلامت جسمانی کم، حمایت اجتماعی پایین و عملکرد ضعیف نقشی ناشی از تعارض نقش‌ها و همچنین غرق شدن در فعالیت‌های روزمره ی زندگی، این گروه از زنان را از خود غافل و کیفیت و رضایت زندگی را در آن‌ها کاهش و در مقابل افسردگی و ناشادی را افزایش می‌دهد (صدرالساداتی، ۱۳۹۱؛ طهماسیان و اناری، ۱۳۹۰؛ شعبان‌زاده و همکاران، ۱۳۹۲).

نتایج پژوهش وحیدیکانه (۱۳۹۲) نشان داده است که فشارهای مالی و اجتماعی و تبعات روانی آن امکان هرگونه تغییر، خصوصاً در وضعیت بهزیستی ذهنی و شادمانی زنان سرپرست خانوار که سبب توانمندی و استفاده از فرصت‌های موجود برای آن‌ها می‌شود را غیر ممکن و حذف ساخته است (وحیدیکانه، ۱۳۹۲: ۱۴۳). با توجه به اینکه افراد شاد، احساس امنیت بیشتری می‌کنند، آسان‌تر تصمیم می‌گیرند و نسبت به کسانی که با آن‌ها زندگی می‌کنند بیشتر احساس رضایت می‌کنند (مایرز^۳، ۲۰۰۲: ۸۰؛

1 Langlois, Fortin

2 Simmons

3 Myers

پترسون^۱، ۲۰۰۰: ۴۵)، همچنین با توجه به اینکه شادمانی، فعالیت‌های مفید انسانی را برمی‌انگیزد؛ خلاقیت را تقویت می‌کند؛ روابط اجتماعی را تسهیل می‌کند؛ مشارکت سیاسی- اجتماعی را رونق می‌بخشد؛ موجبات حفظ سلامتی عاطفی، روانی، جسمی و امیدواری را فراهم می‌کند (آل یاسین، ۱۳۸۰: ۸)، این چنین به نظر می‌رسد که بررسی آن در بین این گروه که از بسیاری از فرصت‌های اجتماعی محروم می‌باشند ضروری بوده و از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشد. لذا با توجه به وضعیت و شرایط زنان سرپرست خانوار و اهمیت توجه به وضعیت روحی و روانی این گروه لازم می‌آید که پژوهشی با هدف شناسایی و مطالعه محدودیت‌ها و موانع شکل‌گیری احساس شادی آن‌ها انجام پذیرد و از آنجا که تا به حال اغلب تحقیقات از منظر بیرونی به این موضوع نگریسته‌اند لذا پژوهش حاضر قصد دارد تا به مراجعه به جمعیت هدف، معنا، موانع و یا محدودیت‌های شکل‌گیری این احساس را شناخته و مورد مطالعه قرار دهد. به منظور درک معنای شادی و شادمانی در این گروه، سوآلاتی به صورت زیر قابل طرح می‌باشد:

۱. شادی و ناشادی چیست و چه شرایط و زمینه‌ای در ایجاد و یا نفی آن نقش ایفا می‌کند؟
۲. شرایط زمینه‌ای و راهکارهای مقابله با آن چه پیامدهایی برای گنشگران در پی دارد؟

فضای مفهومی تحقیق

زنان سرپرست خانوار^۲

«زنان سرپرست خانوار» اصطلاح جدیدی است که با حضور بیش‌تر زنان در عرصه‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی کاربرد پیدا کرده است (محمدی، ۱۳۸۵: ۲۱) و به زنانی گفته می‌شود که بدون حضور منظم و یا حمایت یک مرد بزرگسال، سرپرستی خانوار را به‌عهده می‌گیرند و مسئولیت اداره اقتصادی خانواده، تصمیم‌گیری‌های عمده و حیاتی به‌عهده آن‌هاست (مرکز آمار ایران، ۱۳۷۹). این گروه از زنان را می‌توان به شکل زیر دسته‌بندی کرد: ۱. زنان طلاق گرفته ۲. زنان بیوه ۳. زنانی که همسر آن‌ها از کار افتاده یا بیکار است ۴. زنانی که همسران معتاد دارند و هزینه‌ی زندگی به‌عهده‌ی

1 Peterson

2 female-headed households



خودشان است ۵. زنانی که همسرشان در زندان به سر می‌برد ۶. زنانی که همسران آنها برای یافتن شغل یا به هر دلیل دیگری مهاجرت نموده‌اند و آنها عهده‌دار مسئولیت زندگی هستند (محمدپور و علیزاده، ۱۳۹۰: ۱۶۸). امروزه با گسترش روز افزون این شکل از خانواده در همه کشورهای جهان، چه صنعتی و چه جهان سوم از جمله ایران و مشکلات اساسی آنها، راهکارهای مناسب و علمی در جهت بهبود وضعیت این گروه از زنان، ضرورت بررسی را ایجاد نموده است. در حوزه روان‌شناسی، آدامز، سبیل، سومر و دیگر روان‌شناسان معتقدند که زنان سرپرست خانوار با تقبّل نقش‌های متفاوت در برابر یک سری از مسائل و مشکلات نظیر استرس و اضطراب، بیماری‌های روانی و افسردگی قرار گرفته و بنابراین، وضعیت اعتماد به نفس و سلامت روحی و روانی آنها مورد خدشه واقع می‌گردد (بیمن^۱، ۱۹۹۹: ۱۶). در حوزه جامعه‌شناسی تاکنون دو دسته از نظریات به بررسی مسئله زنان سرپرست خانوار پرداخته‌اند. دسته اول را نظریاتی تشکیل می‌دهند که محوریت بحث خود را بر مسائل زنان قرار داده و به موضوع زنان سرپرست خانوار، به‌عنوان یکی از مسائل زنان می‌نگرند و آن را در بستر مفاهیمی مانند نابرابری، ظلم به زنان، مسئله مادری و... بررسی می‌کنند. دسته دوم نظریات، آنهايي هستند که بحث محوری خود را مفاهیم فقر و رفاه قرار داده و به مسئله زنان سرپرست خانوار بسان یکی از انواع گروه‌ها و اقشار آسیب‌پذیر می‌نگرند و در نگرش خود تفاوت ایدئولوژیکی میان مسئله این گروه از زنان به‌عنوان مثال با مسائل دیگری چون افراد از کارافتاده، بیکاران و... قائل نمی‌شوند (محمدی، ۲۰۰۶).

شادمانی^۲

از جمله مؤلفه‌های درونی و عاطفی کیفیت زندگی، که نمود اجتماعی می‌یابند، پدیده شادمانی است (اقلیما و ابراهیم‌نجف‌آبادی، ۱۳۹۰: ۲). شادی موهبتی است که ارزش آن برای کسی که دچار گرفتاری و افسردگی شده است، بیشتر است. شادی موضوعی کاملاً فردی نیست و تا حدودی یکی از خواص جامعه است. شادی جامعه، تابع عواملی است که بیشتر آنها در جمع تجلی می‌یابند (آرگایل، ۱۳۸۲: ۱۲۷ به نقل از خورشیدی، ۱۳۹۳: ۶). لی ائل کچین^۳، مؤسس باشگاه شادی، شادمانی را این‌گونه تعریف می‌کند:

^۱ . Beamon

^۲ . Happiness

^۳ Lione Ketchain

«شادی احساس بهزیستی درونی است که افراد را برای سود بردن از تفکرات، هوش، خودآگاهی، حس مشترک و ارزش‌های معنوی توانا می‌سازد. شادی عبارت است از هیجان مثبتی که از دو بُعد رفتارهای اجتماعی و رضایت درونی تشکیل شده و می‌تواند احساس نشاط فرد را نشان دهد شادمانی بدین معنی است که شما به خودتان نشان دهید می‌توانید کارهایی را انجام دهید که فکرش را نمی‌کردید. به شما انرژی‌ای تزریق می‌کند که قدرت این را داشته باشید تا بر هر موقعیتی مسلط شوید. شادمانی بدین معنی است که شما به خودتان و دیگران احترام بگذارید. شادمانی یعنی اینکه شما به منظور دستیابی به چیزی که می‌خواهید می‌توانید صبور باشید، بدین خاطر که به زودی به آن خواهید رسید» (زارعی و همکاران، ۱۳۸۸: ۶). شادمانی از دو زاویه مورد بررسی قرار گرفته است بُعد اول آن بیشتر ذهنی بوده و به تجارب پدیدارشناسانه و شخصی توجه دارد. البته پیوند علم روانشناسی با بُعد ذهنی شادمانی، ریشه‌ای تاریخی دارد؛ تا جایی که اغلب صاحب‌نظران این علم به دنبال یافتن راهبردهایی درونی و ذهنی برای دستیابی به حداکثر احساس نشاط و شادمانی بوده‌اند. اما بُعد دوم شادمانی در چارچوب زندگی اجتماعی و روزمره تبلور یافته و به تظاهرات عینی که می‌تواند ایجاد شادی نماید و در همه زمان‌ها و مکان‌ها یکسان باشد، اطلاق می‌گردد. در کل، فلاسفه، شادی و نشاط را فرآیندی ذهنی و شناختی قلمداد می‌کنند و نظریه‌های مذهبی علاوه بر نگاهی به دستورات رفتاری و عملی در اسلام، ارضاء بعد اجتماعی انسان را، باعث ایجاد نشاط می‌دانند (پورنجر و همکاران، ۱۳۹۲: ۶). اقتصاددانان درآمد و مصرف بالاتر را عامل شادی می‌دانند و روان‌شناسان بر اهمیت شخصیت، سلامت روان و حالت ذهن فرد اشاره می‌کنند (فضل‌الهی و همکاران، ۱۳۹۰: ۹۱). در نظریه فرهنگی به فضای مفهومی شادمانی در فرهنگ‌های مختلف و قضاوت‌های ارزشی منتج به شادی یا ناشادی افراد، تأکید می‌شود (چیو و همکاران؛ ۲۰۱۱: ۸۴۲). رویکردهای جامعه‌شناختی هم عمدتاً عوامل شادمانی را در تعاملات نظام جامعه‌ای و نظام شخصیت بررسی می‌کنند و با مفهوم‌سازی از ابعاد مختلف وجودی انسان، رضایت و خشنودی انسان‌ها را در حوزه‌های مختلف جستجو می‌کنند (موسوی، ۱۳۹۲). از جمله نظریه‌های مطرح در زمینه جامعه‌شناسی در ارتباط با شادی، نظریه محرومیت نسبی^۲ است. بر اساس این

1 Chiu et al

2 Relative Deprivation



دیدگاه انسان‌ها عموماً به مقایسه خود با دیگران می‌پردازند و در این رابطه وقتی احساس فقر و بی‌عدالتی می‌کنند واکنش‌های شدید عاطفی (مانند تعویض شغل، کارشکنی و خودکشی و...) نشان می‌دهند. هنگامی که این احساس به‌عنوان درجه خود برسد به احساس تضاد اجتماعی منجر شده و تعارضات شدیدی را در پی می‌آورد (رفیع‌پور، ۱۳۷۸: ۴۵ به نقل از صفری شالی، ۱۳۹۰: ۱۳۰). همچنین طبق نظریات تجربیات مؤثر،^۱ ارزیابی از کل زندگی با فراوانی برجسته‌ترین تجربیات تأثیرگذار در رابطه می‌باشد. منظور از تجربیات مؤثر، غالباً تجربیاتی است که از شدت تأثیر بالایی برخوردار است. در این روش از نمونه‌گیری، تجربیات زندگی فرد استفاده می‌شود و فراوانی نسبی تجربیات مؤثر منفی و مثبت برای ارزیابی خوشبختی یا شور بختی فرد در نظر گرفته می‌شود. در واقع بنا بر این نظریه روحیه فرد به‌عنوان منبع شناخت^۲، شامل دو دیدگاه می‌باشد. یک دیدگاه معتقد است نقطه تعادل تجربیات مؤثر را به‌گونه‌ای (از طریق فراوانی و بر حسب زمان) یافته و سپس می‌بینیم نقطه تعادل بیشتر روی کدامیک از تجربیات مثبت یا منفی می‌ایستد. دیدگاه دیگر معتقد است که روحیه فرد بهترین بازگو کننده برای این موضوع خواهد بود. یعنی هر چه فراوانی نسبی تجربیات مؤثر مثبت بیشتر باشد میزان احساس خوشبختی در فرد بیشتر است و هر چه روحیه فرد منفی باشد علامتی است که نشانگر غلبه تجربیات ناخوشایند در زندگی اوست (دینر و همکاران،^۳ ۱۹۹۱).

تعریف عملی

با توجه به فضای مفهومی و ماهیت موضوع پژوهش، در این قسمت به تعریف عملیاتی متغیرهایی پرداخته می‌شود که در روند تحقیق مورد بهره‌برداری قرار خواهند گرفت. زنان سرپرست خانوار مدنظر پژوهش حاضر شامل زنان مطلقه، زنان بیوه، زنان دارای شوهر معتاد، زنان مهاجر، زنان دارای شوهران زندانی، زنان دارای شوهران بیکار، زنان دارای شوهران مریض، زنان خود سرپرست (زنان سالمند تنها)، همسران مردان از کار افتاده و زنان دارای شوهرانی مجهول‌المکان می‌باشند (معیدفر، ۱۳۸۶). اما در مورد متغیر شادمانی، جامع‌ترین و در عین حال عملیاتی‌ترین تعریف را وینهنون (۱۹۸۸) ارائه

1 Affective theories

2 Mood as an Informant

3 Diener et al

کرده است. به نظر او، شادمانی به قضاوت فرد از درجه یا میزان مطلوبیت کیفیت کل زندگی اطلاق می‌گردد به عبارت دیگر شادمانی به این معناست که فرد چقدر زندگی خود را دوست دارد (میرشاه جعفری و همکاران، ۱۳۸۱: ۵۱).

پیشینه تحقیق

در مرور ادبیات تجربی، به‌منظور روشن شدن حیطه موضوعی تحقیق، خلاصه‌ای از چند تحقیق گزارش می‌شود؛ جمیلی و رنجبر (۱۳۹۱) در مطالعه‌ای با عنوان «بررسی جامعه‌شناختی شادمانی زنان متأهل دانشجو» به بررسی عمیق پدیده شادمانی از دیدگاه پاسخ‌گویان پرداخته‌اند. در این پژوهش پارادایم یا مدل الگویی پدیده‌ی شادمانی برگرفته از رویکرد روشی استراوس و کوربین تحت عنوان نظریه بازکاوی بوده است. بر این اساس، با استفاده از نمونه‌گیری نظری و تعیین حجم نمونه بر اساس اشباع نظری، دیدگاه زن متأهل دانشجو از طریق مصاحبه عمیق و مصاحبه نیمه استاندارد تحلیل مقایسه‌ای شده است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که در روند فرضیه‌یابی در نمونه‌ها، متغیر مستقل دوگانگی نظر و عمل شوهر، تأثیر منفی و قوی بر شادمانی زنان و تأثیر مستقیم بر شادمانی وانمودی آن‌ها داشته است. همچنین رابطه ازدواج ترکیبی و متجانس با شادمانی زنان، مثبت و رابطه منفی از آن ازدواج مدرن بوده است. در تحقیق دیگر که توسط هزارجریبی و صفری‌شالی (۱۳۸۹) با عنوان «بررسی مفهوم شادکامی اجتماعی و عوامل مؤثر بر آن در استان مرکزی»، انجام شده است، مشخص شد که متغیر امید به آینده مهم‌ترین عامل در تبیین نشاط اجتماعی است. مجموع متغیرهای احساس محرومیت، احساس عدالت اجتماعی، مقبولیت اجتماعی، پایداری به ارزش‌های دینی و ارضای نیازها، ۵۳ درصد از تغییرات نشاط اجتماعی را تبیین کرده‌اند. چانگ^۱ (۲۰۰۹) در پژوهشی تحت عنوان «سرمایه اجتماعی و شادی ذهنی در تایوان» با هدف آزمون پیش‌بینی‌های نظری سرمایه اجتماعی و بررسی روابط بین اشکال مختلف سرمایه اجتماعی و شادی ذهنی در تایوان، از داده‌های پیمایش روند توسعه اجتماعی در تایوان (۲۰۰۳) استفاده کرده است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد روابط اجتماعی توأم با اعتماد، اثر تعیین‌کننده بر شادمانی دارد. همچنین، در سطح کلان نیز رابطه مثبتی بین سرمایه اجتماعی و احساس شادمانی وجود دارد. کوپر

1 Chang



و همکاران^۱ (۲۰۱۱) در پژوهشی تحت عنوان «بررسی رابطه بین نابرابری درآمد و شادکامی در آمریکا» چنین استدلال کرده‌اند، در سال‌هایی که میزان نابرابری درآمد کمتر بوده شادکامی افراد بیشتر بوده است و نتیجه مهم‌تر آن که فقر مادی و احساس بی‌عدالتی منجر به کاهش شادکامی در افراد خواهد شد.

از آنجا که تا به حال تحقیقی هم در زمینه احساس شادمانی زنان سرپرست خانوار صورت نگرفته است و در تحقیقات قبلی نیز تنها اشاره‌ای جزئی به آن رفته است؛ بنابراین درباره پیشینه‌ی تجربی شادمانی زنان سرپرست خانوار اجباراً به پژوهش‌هایی در حیطه مشکلات روحی آن‌ها مانند استرس، افسردگی و اضطراب پرداخته خواهد شد. گروسی و شبستری (۱۳۹۰) پژوهشی تحت عنوان «بررسی رابطه سرمایه اجتماعی و سلامت روان در بین زنان سرپرست خانوار در شهر کرمان» با هدف شناخت عوامل اجتماعی مرتبط با سلامت روان زنان سرپرست خانوار تحت پوشش بهزیستی شهر کرمان انجام داده‌اند. برای انجام این پژوهش از چارچوب نظری سرمایه اجتماعی شبکه (در بعد ساختاری، تعاملی و کارکردی) و پیامدهای آن در حوزه سلامت استفاده کرده‌اند. طبق نتایج این پژوهش، حمایت مالی، حمایت عاطفی، حمایت خدماتی و مشارکت اجتماعی، مهم‌ترین عوامل اجتماعی پیش‌بینی‌کننده سلامت روان افراد مورد مطالعه بوده است. بنابراین، سرمایه اجتماعی شبکه، خصوصاً در بعد کارکردی، بیش از سرمایه اجتماعی عام در تبیین وضعیت سلامت روان مؤثر بوده است. کاشانی‌نیا و علیا (۱۳۸۸) پژوهشی با عنوان «عوامل استرس‌زا و رابطه آن‌ها با کیفیت زندگی زنان سرپرست خانواده» انجام داده‌اند. آن‌ها در این پژوهش به مطالعه عوامل استرس‌زا و رابطه آن‌ها با کیفیت زندگی زنان سرپرست خانواده و زنان غیرسرپرست در منطقه غرب تهران پرداخته‌اند. یافته‌ها حاکی از آن است که زنان سرپرست خانواده نسبت به زنان غیرسرپرست میزان استرس بیشتری در زمینه مسایل اقتصادی، اجتماعی، حقوقی، روحی و خانوادگی متحمل می‌شوند. عمده‌ترین عامل استرس‌زا در زنان سرپرست خانواده مسایل اقتصادی و در زنان غیرسرپرست خانواده مسایل جسمی و روحی می‌باشند. هم‌چنین زنان سرپرست خانواده از کیفیت زندگی پایین‌تری نسبت به زنان غیرسرپرست در ابعاد سلامتی و عملکردی، اقتصادی-اجتماعی، روحی - روانی و

1 Cooper et al

خانوادگی برخوردارند. هرناندز و همکاران^۱ (۲۰۰۹) تحقیقی با عنوان «افسردگی و کیفیت زندگی برای زنان سرپرست خانوار و خانواده هسته‌ای» انجام داده و در مورد آن مقاله‌ای منتشر کرده‌اند. نتایج مطالعه آن‌ها نشان داده است که زنان سرپرست خانوار، کیفیت زندگی نازل، درآمد کمتر و در نتیجه افسردگی بیشتری دارند. سلامت روان، جنبه‌ای مهم از سلامت کلی و کیفیت زندگی است که کمبود آن در زندگی این گروه احساس می‌شود. همچنین عدم ارضای نیازها و نابرابری جنسیتی، به طور جدی بر کیفیت زندگی این زنان اثر گذار است. کروزیر و همکاران^۲ (۲۰۰۷) پژوهشی با عنوان «مشکلات روحی و روانی در میان مادران مجرد و متأهل و نقش مشکلات مالی و حمایت اجتماعی» انجام داده‌اند. با توجه به اینکه نتایج تحقیقات انجام شده، افزایش بیماری‌های روانی را در میان مادران مجرد نسبت به مادران متأهل نشان می‌دهد، این مطالعه در صدد است نشان دهد که تا چه حد این افزایش به واسطه‌ی عدم حمایت‌های اجتماعی و مالی بوده است. مادران مجرد نسبت به مادران متأهل، بیشتر بیکاری، اجاره‌نشینی، درآمد پایین‌تر، تجربه مشکلات مالی، ناتوانی جسمی و سکونت در منطقه اقتصادی اجتماعی پایین را تجربه کرده و مهم‌تر اینکه مادران مجرد به احتمال زیاد سلامت روان ضعیف‌تری نسبت به مادران متأهل داشته‌اند. در کل مشکلات مالی و حمایت اجتماعی، قوی‌ترین متغیرهای پیش‌بینی‌کننده در این زمینه بوده است.

روش تحقیق

این مطالعه با استفاده از رویکرد کیفی و با تکنیک مصاحبه نیمه‌ساختار یافته صورت گرفته است. روش کیفی عبارت از مجموعه فعالیت‌هایی (چون مشاهده، مصاحبه و شرکت گسترده در فعالیت‌های پژوهشی) است، که هر کدام به‌نحوی محقق را در کسب اطلاعات دست اول، درباره‌ی موضوع مورد تحقیق یاری می‌دهند. بدین ترتیب، از اطلاعات جمع‌آوری شده، توصیف‌های تحلیلی، ادراکی و طبقه‌بندی شده حاصل می‌شود (دلاور، ۱۳۸۵: ۲۵۹). برای انجام عملیات تحقیق، از تکنیک مصاحبه عمیق و نیمه ساخت یافته^۳ استفاده گردید که در آن، گرچه سؤالات مصاحبه از قبل مشخص شده است اما مصاحبه‌شوندگان آزادند که به هر طریقی که می‌خواهند به آن‌ها پاسخ دهند. البته در

1 Hernández et al.

2 Crosier et al.

3 Semi-structured



راهنمای مصاحبه جزئیات مصاحبه، شیوه بیان و ترتیب آن‌ها ذکر نمی‌شود. این موارد در طی فرآیند مصاحبه تعیین می‌شوند (دلور، ۱۳۸۳: ۱۵۸- و بی، ۱۳۸۴: ۶۰۰). در تحقیق حاضر مصاحبه با طرح سوالات زمینه آغاز می‌شود و با سوالات خاص ادامه می‌یابد. همه مصاحبه‌ها ثبت و بدنبال آن مقولات اصلی و هسته‌ای استخراج می‌شوند. برای تحلیل داده‌ها از روش تماتیک یا مضمونی استفاده می‌شود. تحلیل تماتیک یا مضمون روشی برای شناخت، تحلیل و گزارش الگوهای موجود در داده‌های کیفی است. منظور از الگو، مدلی است که از طریق نظم مفهومی داده‌های مستخرج از مصاحبه‌های متنی بدست می‌آید. این روش، فرآیندی برای تحلیل اطلاعات پراکنده و متنوع استخراج شده از مصاحبه‌ها به داده‌هایی عمیق و تفصیلی است. تحلیل تماتیک روشی برای دیدن متن، برداشت و درک مناسب از اطلاعات پراکنده و تحلیل و مشاهده نظام‌مند آن و سپس تبدیل داده‌های کیفی به کمی می‌باشد (مهری و همکاران، ۱۳۹۳). در این نوع تحلیل، عمل کدگذاری و تحلیل داده‌ها به منظور رسیدن به ارتباط بین داده‌ها و ایجاد الگویی در آن‌ها انجام و سپس مضامین استخراج می‌شوند. در این تحقیق از روش نمونه‌گیری گلوله‌برفی و غیر تصادفی استفاده شد. بدین‌منظور و با عنایت به منطق اشباع نظری با ۳۰ نفر از زنان سرپرست خانوار در فاصله سنی ۳۴ تا ۶۸ سال مصاحبه انجام گرفت. هر یک از مصاحبه‌ها ۱۵ تا ۷۵ دقیقه به طول انجامیده است.

توصیف ویژگی‌های نمونه

همان‌طور که جدول زیر نشان می‌دهد در این پژوهش با ۳۰ نفر از زنان سرپرست خانوار مصاحبه شده است. انتخاب این حجم نمونه با توجه به اهمیت اشباع نظری در انجام مصاحبه‌های کیفی صورت گرفته است. از نظر شغلی این زنان به دو دسته شاغل با درآمد ناچیز و بدون شغل تقسیم می‌شوند. همان‌طور که مشاهده می‌شود گروه سنی ۴۰ تا ۵۰ ساله، با تحصیلات دیپلم و علت سرپرستی طلاق و فوت همسر بیشترین فراوانی را به خود اختصاص داده است. ویژگی‌های جمعیت‌شناختی مصاحبه‌شوندگان به شرح زیر قابل توصیف است.

جدول ۱. ویژگی‌های جمعیتی پاسخ‌گویان

متغیرهای زمینه‌ای	طبقات	تعداد پاسخگویان
گروه‌های سنی	۳۰ تا ۴۰ ساله	۸
	۴۰ تا ۵۰ ساله	۱۰
	۵۰ تا ۶۰ ساله	۸
	۶۰ سال به بالا	۴
وضعیت اشتغال	غیرشاغل	۱۳
	شاغل	۱۷
تحصیلات	بی‌سواد	۶
	ابتدایی	۵
	راهنمایی	۶
	دیپلم	۸
	فوق دیپلم	۳
	لیسانس	۲
علت سرپرستی	طلاق	۸
	فوت همسر	۸
	اعتیاد همسر	۵
	متواری بودن همسر	۵
	از کارافتادگی همسر	۲
	زندانی بودن همسر	۲
تحت افراد تکفل	۱ و ۲ نفر	۱۶
	۳ نفر	۹
	۴ و ۵ نفر	۵

یافته‌ها

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که زمینه و شرایط خاصی، احساس شادمانی زنان سرپرست خانوار را مختل کرده است. بخشی از این شرایط ناشی از پیشینه نامناسب و قسمی هم مربوط به وضعیت فعلی نامناسب و بعضی دیگر از این امور هم مربوط به پیش‌بینی از آینده نامناسب می‌باشد. با توجه به نتیجه‌ای که از مصاحبه‌ها بدست آمد مشخص گردید که کنشگران در وضعیت جدید خود، تجارب تلخ گذشته را با استراتژی



افسردگی پاسخ می‌دهند. این بازخورد منفی نسبت به پیشینه، یکی از موانع اصلی شکل‌گیری احساس شادمانی در آن‌ها بود که هم با یادآوری دوران کودکی در قالب عدم رضای نیازهای عاطفی و مالی و هم با خاطره بداقبالی در ازدواج در قالب ازدواج اجباری و ناموفق و در نهایت با تمرکز بر ناتوانی در رضای نیاز فرزندان، برکنشگران تحمیل می‌گردید. وضعیت فعلی نامناسب هم در قالب محرومیت از نیازهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی از عللی بودند که فرآیند احساس شادمانی این گروه از زنان را با استراتژی احساس نابرابری تحت تأثیر خود قرار می‌دادند. همچنین مصاحبه‌ها نشان می‌دادند که پیش‌بینی آینده‌ای مبهم و تاریک در قالب نگرانی برای آینده‌ی فرزندان و احساس عدم توانایی در مداخله‌گری برای بهبود آن، با استراتژی فشار روحی و کاهش شادمانی همراه می‌باشد. در ادامه به توصیف مقولات اصلی و سازو کار ارتباطی هر یک از این عوامل بر احساس شادمانی زنان سرپرست خانوار پرداخته خواهد شد.

الف) پیشینه خانوادگی نامناسب و افسردگی

اکثر زنان سرپرست خانوار دچار افسردگی‌های حاد و مزمنی هستند که احساس شادمانی آن‌ها را تحت تأثیر قرار داده است. نتایج بدست آمده در گفت و گو با آن‌ها نشان می‌دهد که اغلب آنان دارای پیشینه و گذشته تلخ و دردناکی بوده‌اند. بیشتر آن‌ها در پاسخ به این سؤال که تعریف‌تان از غم و غصه چیست؛ به فقر و آسیب‌های عاطفی و روانی دوران بچگی اشاره داشته‌اند که به تدریج در طول زندگی‌شان وخیم‌تر و ناگوارتر شده است. به گفته این زنان، همسران آن‌ها نیز وضعیتی مشابه با آن‌ها داشته‌اند. بدین ترتیب امکان حرکت و گذر از تنگ دستی هرگز برایشان میسر نشده است. در واقع مشکلات و مسائل آن‌ها نسبت به گذشته به تدریج بیشتر شده است و آن‌ها را با مشکلاتی مثل ازدواج ناموفق و در نهایت مسئولیت بزرگ کردن فرزندانشان مواجه کرده است. این گروه از زنان نه تنها پیش از ازدواج بلکه در ازدواج و پس از آن هم محرومیت را تجربه کرده‌اند و همچنان با آن درگیر هستند. تأکید و تمرکز بر گذشته‌ای تلخ و توأم با محرومیت و پیش‌بینی آینده‌ای مبهم‌تر برای فرزندان، وضعیت روحی و روانی این گروه را به شدت تحت تأثیر خود قرار داده است. کشاکش بین گذشته‌ای دردناک و وضعیت نامناسب فعلی، واکنشی جز غم و اندوه، حسرت و افسردگی را به همراه نداشته

و شادمانی و امید آن‌ها به تغییر وضعیت را به یأس و ناامیدی تبدیل کرده است، مقولات استخراج شده از مصاحبه‌ها با این گروه را می‌توان به صورت زیر خلاصه نمود:

۱. عدم رضایت از ارضای نیازهای عاطفی در دوران کودکی
۲. عدم رضایت از ارضای نیازهای اقتصادی در دوران کودکی
۳. عدم رضایت از ازدواج اجباری و ناموفق
۴. عدم رضایت از ناتوانی خود در پاسخ دادن به نیازهای فرزندان

زنان سرپرست خانوار در یادآوری گذشته، بر پایگاه اقتصادی فروتر خانواده‌ی خود در دوران کودکی تأکید کرده و بیان می‌داشتند که چگونه فقر و محرومیت در دوران کودکی مانع از پیشرفت‌های بعدی زندگی شده و وضعیت فعلی آن‌ها را تحت تأثیر قرار داده است بنابراین بر اساس مصاحبه‌های به عمل آمده یادآوری‌های فقر و تنگ دستی دوران کودکی، یکی از عوامل اصلی افسردگی این گروه از زنان بوده است.

«وقتی بیشتر غم و غصه می‌خورم که به گذشته‌ام، به عمری که هیچ بهرهای از آن نبردم، فکر می‌کنم. همه‌اش در بی پولی، بدبختی و نداری گذشت. از همان بچگی در نداری و فقر زندگی کردم. الان هم مثل گذشته با دو بچه، باز هم در فقر و بدبختی زندگی می‌کنم. غم و غصه یعنی همین!» (زن ۵۰ ساله، علت سرپرستی: فوت همسر).

پرورش این گروه از زنان در خانواده‌های پرجمعیت و فقیر، آن‌ها را با مشکلاتی مانند کمبود محبت مواجه کرده بود. در واقع عدم حضور پدر در خانه، بی‌توجهی مادر یا داشتن نامادری از جمله عواملی بود که منجر به محرومیت عاطفی این گروه از زنان شده بود. بدین ترتیب عدم ارضای نیازهای عاطفی این افراد در دوران کودکی مسبب بسیاری از دلتنگی‌ها و غصه‌های دوران فعلی آن‌ها محسوب می‌شد.

«آدم وقتی که از لحاظ روحی به آن چیزی که می‌خواد، نمی‌رسه، ناراحت می‌شه، غصه‌اش می‌گیره. همه چیز آدم بستگی به دوران کودکی داره. اگر آدم به گذشته‌اش فکر کنه و احساس رضایت بیشتری داشته باشه، شاد می‌شه. یادآوری دوران کودکی برایم عذاب‌آور ه. فکر کردن به گذشته‌ام، به زندگی‌ای که محبت در آن معنایی نداشت، غمگینم می‌کنه» (زن ۳۸ ساله، علت سرپرستی: طلاق).



برخی از زنان در تعریف غم و غصه به ازدواج ناموفق و اجباری خود اشاره داشته‌اند. در واقع فشارهای متعدد مالی و اصرار خانواده، آن‌ها را به ازدواج زودهنگام و اجباری مجبور کرده بود و این امر اکثراً عواقب چندان خوشایندی را برای آنان به دنبال نیاورده است. به خصوص این که همسر آن‌ها معمولاً در وضعیت اقتصادی و اجتماعی مشابه یا حتی پایین‌تر قرار داشته، و بدین ترتیب امکان حرکت و گذر از فقر و محرومیت، برایشان مهیا نشده است. در نهایت نیز این گونه ازدواج‌ها به فوت یا جدائی از همسر منتهی شده است و چون زندگی از پشتوانه مناسب مالی و اجتماعی برخوردار نبوده است، بر بار محرومیت و تنگ دستی آن‌ها افزوده است.

«وقتی به این فکر می‌کنم که مرا به زور شوهر دادن و از زندگی مشترک جز بدبختی هیچ چیزی ندیدم، در واقع وقتی به این فکر می‌کنم که اگر شوهرم کمی متفاوت‌تر از من بود، مثلاً وضع مالی‌ش بهتر بود، شاید الان وضعیتم این نبود، غمگین می‌شم. چون فکر می‌کنم خیلی بدشانس هستم» (زن ۵۲ ساله، علت سرپرستی: از کارافتادگی همسر).

هم چنین این زنان در تعریف غم و غصه اشاره به دورانی داشتند که در فقر و تنگ دستی و با بدبختی فرزندان خود را بزرگ کرده‌اند. آن‌ها از اینکه در ارضای نیازهای خانواده و فرزندان ناتوان بوده‌اند و در نتیجه فرزندان نیز در وضعیتی مشابه با موقعیت خانوادگی خود آن‌ها پرورش یافته‌اند اظهار ناراحتی و دلتنگی کردند.

«وقتی که یک زن سرپرست خانوار به مشکلاتش فکر می‌کند، غم و غصه‌ی شدیدی به سراغش می‌آید و افسرده می‌شود. مثلاً وقتی که پول نداشته باشی و چیزی را که بچه‌هایت در نبود پدرشان از تو می‌خواهند برآورده کنی، وقتی دختری از تو درخواستی می‌کند و نمی‌توانی برآورده‌اش کنی، وقتی وقت نداشته باشی به آن‌ها محبت کنی، نتونی کمبود پدرشان را جبران کنی و به‌طور کلی وقتی که به بچه‌ت نگاه می‌کنی و می‌بینی انگار بچگی‌های خودت تکرار می‌شود، خیلی غصه می‌خوری» (زن ۳۷ ساله، علت سرپرستی: طلاق).

ب) وضعیت فعلی نامناسب (محرومیت از نیازهای اساسی) و احساس نابرابری
در مصاحبه‌ی انجام شده، از زنان سرپرست خانوار پرسیده شد که زندگی راحت را چگونه می‌بینید؟ پاسخ آن‌ها ارضای نیازهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی

بود. به گفته آن‌ها، وقتی احساس رضایت و راحتی از زندگی خواهند داشت که نیازهای خود و فرزندان‌شان برآورده شود. تمایل این گروه به زندگی آسوده فرزندان، آرزوی موقعیت مناسب اجتماعی و ارتقای موقعیت فرزندان، دال بر اهمیتی است که برای تأمین نیازها قائل بودند. محرومیت اقتصادی و اجتماعی علی‌رغم تلاش زیاد در مقابل ثروت و رفاه بدون زحمت دیگران، به احساس نابرابری در آن‌ها دامن می‌زد و بر پریشان حالی آن‌ها می‌افزود. مفاهیم استخراج شده از این تعریف را می‌توان به صورت زیر مرتب نمود:

۱. محرومیت از نیازهای اقتصادی (خوراک، پوشاک، مسکن ...)
۲. محرومیت از نیازهای فرهنگی (داشتن توانایی، مهارت یا فرصت شغلی، تحصیلات ...)
۳. محرومیت از نیازهای اجتماعی (داشتن اعتبار و نفوذ در بین دیگران، ارتباط با اطرافیان و اعتماد به آن‌ها)
۴. محرومیت از نیازهای سیاسی (احساس عدالت و امنیت)

محرومیت از نیازهای اقتصادی

با توجه به مفاهیم بالا و بر اساس مصاحبه‌های انجام شده، محرومیت از نیازهای اقتصادی از اصلی‌ترین موانع زندگی راحت محسوب می‌شود. زنان سرپرست خانوار علاوه بر نقش زنانه خود یعنی همسری، مادری، خانه‌داری و... نقش اقتصادی و نان‌آوری را نیز بر عهده داشته‌اند و از آنجا که اغلب در ایفای این نقش جدید چندان موفق نمی‌شده‌اند و علی‌رغم تلاش بسیار به نتیجه مطلوب و دلخواه دست نمی‌یافتند احساس کمبود و نابرابری می‌کردند.

«الان اگر بدونم یک سقفی از خودم دارم، خانه‌ای که از خودم باشه و از اجاره‌نشینی راحت بشم، فکر می‌کنم زندگی راحت بشه. صاحب خونم چند خونه دارد؛ می‌گم، خدایا چه می‌شد یکی‌اش مال من و بچم بود تا از این دربه دری نجات پیدا کنیم» (زن ۳۹ ساله، علت سرپرستی: فوت همسر).

«بیشتر مواقع می‌گویم چرا فلانی خونه دارد و من ندارم؟! من که تلاش می‌کنم! چرا کسی که تلاش نمی‌کند خوشبخت‌تر است؟! چرا من در طبقه‌ای



قرار گرفته‌ام که فقر را تحمل کنم؛ ولی فلان کس از اول مرفه بوده و هست و خواهد بود...» (زن ۳۷ ساله، علت سرپرستی: طلاق).

محرومیت از نیازهای فرهنگی

در مصاحبه صورت گرفته، ۶۷ درصد از زنان سرپرست خانوار در تعریف زندگی شاد و راحت به محرومیت از نیازهای فرهنگی اشاره داشتند. آن‌ها به واسطه جایگاه فروتر فرهنگی خود که عمدتاً با میزان تحصیلات در ارتباط است احساس ناشادی و نابرابری می‌کردند. پاسخگویان در وهله اول سطح تحصیلات را به وضعیت اقتصادی خانواده نسبت می‌دادند. از نظر آن‌ها عدم امکان تحصیل به دلیل مشکلات اقتصادی و به دنبال آن، عدم کسب مهارت یا فنی که بتوانند به وسیله آن کسب شغل و درآمد نمایند همه ارکان زندگی و امنیت شغلی آن‌ها را تحت تأثیر قرار داده است. چرا که امنیت شغلی، اوقات فراغت مناسب، آینده تحصیلی و ازدواج فرزندان را تضمین می‌کند.

«برای یک زن سرپرست خانوار زندگی راحت تنها با امنیت شغلی به وجود می‌آید. امنیت شغلی خیلی مهمه. طبق آن می‌توانی برنامه‌ریزی کنی و فکرت آرومه. آینده بچه‌هایت تضمین می‌شه، شغل و تحصیل بچه‌هایت تأمین می‌شه و یه وقت راحت برای تفریح بچه‌ها می‌تونی بگذاری. اگر از لحاظ مالی تأمین باشی و امنیت شغلی داشته باشی، همه چیزت تحت تأثیر قرار می‌گیره. الان مثلاً خودم دارم کار می‌کنم باید زندگی‌ام را تأمین کنم، اجاره خونه بدم، هزینه‌ی تحصیل بچه‌هامو بدم؛ ولی چون امنیت شغلی ندارم خیالم راحت نیست. در واقع توانایی و مهارت خاصی هم ندارم؛ همه چیزم تحت تأثیر کارمه، من امنیت شغلی ندارم با اینکه خیلی تلاش می‌کنم؛ ولی خیلی‌ها هیچ کارشان را خوب انجام نمی‌دن، اما تضمین شغلی دارند و مثل من این‌قدر به خودشان فشار نمی‌آرنند. طبق قراردادی که دارم هر سه ماه یکبار با کوچک‌ترین ناراحتی می‌تونند اخراجم کنند. به نظر من این خیلی بی‌عدالتیه. به‌طور کلی زندگی راحت یعنی داشتن امنیت شغلی که بتونم با آن آینده‌ی بچه‌هامو تضمین کنم» (زن ۳۸ ساله، علت سرپرستی: طلاق).

«اگر تنها یک سرسوزن بخواهم احساس راحتی کنم و کمی آرامش به دست بیارم تنها با راحتی بچه‌هایم است. بچه‌هایم سروسامان بگیرند، به نیازهایشان برسند و بتوانند درسشان را خوب بخوانند و ادامه تحصیل بدهند و مهارت

کسب کنند و موقعیت خوبی از لحاظ شغلی به دست بیاورند و...» (زن ۴۶ ساله، علت سرپرستی: اعتیاد و رها کردن همسر).

محرومیت از نیازهای اجتماعی

در تعریف زندگی راحت بیش از ۶۰ درصد از زنان سرپرست خانوار، محرومیت از نیازهای اجتماعی را علت نداشتن یک زندگی راحت و آرامش بخش می دانستند. آن‌ها به دلیل دشواری اداره اقتصادی زندگی خود و خانواده و مسائل فرهنگی نظیر نگاه منفی جامعه به آن‌ها، دچار نوعی انزوای اجتماعی شده و ارتباطشان با اطرافیان محدود شده بود بنابراین هیچ اعتمادی به افراد جامعه نداشتند. در نتیجه بسیاری از این زنان «زندگی راحت» را بعد از تأمین اقتصادی، شغل، مهارت و تحصیلات، در داشتن ارتباط خوب با خویشاوندان و همسایگان... می دیدند و از اینکه هیچ اعتبار و نفوذی در میان آن‌ها ندارند ابراز ناراحتی می کردند. در مجموع گفت‌وگو با این گروه از زنان مشخص کرد که مجموعه عواملی جدایی آن‌ها را از دیگران تقویت می کند. فقر اقتصادی که امکان تفریح و معاشرت با دیگران را محدود می‌سازد، نفرت از احساس ترحم و نگرش منفی اطرافیان، سرزنش‌ها و طعنه‌های دیگران (خویشاوندان درجه یک) که سبب دوری و انزوا از دیگران می‌شود.

«احساس تحقیر شدن می‌کنم، جوری شدم که دیگه به کسی اعتماد ندارم. چرا باید بد نگاهم کنند، مگر فرق من با زن‌های دیگر چیه، چون که بدبختم، باید کسی به خانهم نیاد؟ حتی اگر از لحاظ مالی هم تکمیل بشم؛ چون دیگران حس خوبی نسبت به من و بچه‌هام ندارند، احساس یک زندگی راحت نمی‌کنم» (زن ۵۳ ساله، علت سرپرستی: طلاق).

محرومیت از نیازهای سیاسی

احساس بی‌عدالتی و نبود امنیت و عدم توجه مسئولین به این مهم، کمبود دیگری بود که در مصاحبه‌ها به آن اشاره رفته است. این موضوع خصوصاً در مورد فرزندان، سبب رنجش بیشتری می‌شد. در نظر آن‌ها عدالت و امنیت در سایه ی توجه مسئولین، به منظور تحقق اهداف و دسترسی به فرصت‌های اجتماعی برای رشد و پیشرفت خود و فرزندان تعریف می‌گردید. تحصیلات و شغل خصوصاً برای فرزندان، دو موضوع اصلی



است که همواره و در همه گفت و گوها، بیان شده و سهم مفقود شده آن‌ها را از اجتماع و مسئولین عنوان می‌کرده است.

«یک زن سرپرست خانوار وقتی زندگی خوب و راحتی دارد که خیالش از بچه‌هایش راحت باشد. اگر بچه‌های من هم بتوانند مثل بچه‌های مردم در این مملکت امنیت داشته باشند؛ به هر جا که مراجعه کنند؛ برای تحصیل یا کار، مسئولین هوای شان را داشته باشند، خیالم راحت می‌شود. من که مثل بعضی‌ها خوش‌شانس نیستم، می‌ترسم بچه‌هایم هم مثل خودم بشوند...» (زن ۴۸ ساله، علت سرپرستی: فوت همسر).

ج: پیش‌بینی از آینده نامناسب و استرس

در نهایت از آنجا که علی‌رغم تلاش بسیار برای پیشرفت، تحرک و موفقیت فرزندان، نتیجه‌ای حاصل نمی‌گشت، بر نگرانی و اضطراب آن‌ها افزوده می‌شد. آینده فرزندان یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های زندگی این گروه از زنان بود به گونه‌ای که بیشترین پاسخ به سوال احساس شادمانی را دریافت می‌کرد. تأمین و تضمین زندگی تحصیلی، شغلی، ازدواج، آینده فرزندان و به طور کلی اطمینان از خوش بختی آن‌ها، همه ارکان فعالیت و تلاش فعلی آن‌ها را تشکیل می‌داد و به نظر می‌رسید که بازیابی شادی، عزت نفس و سلامت روان مختل شده و خود شکست خورده آن‌ها تنها در گرو رسیدن به این مهم تعریف می‌شود. اما در عین حال درک خود اثر بخشی، پویایی و مؤثر بودن نیز که به حس استقلال آن‌ها دامن می‌زند بر عزت و اعتماد به نفسشان می‌افزاید و از رنج کنونی می‌کاهد.

«وقتی شاد می‌شم که بچه‌هایم سروسامون بگیرند. عروسی دختر و پسر را ببینم یا دانشگاه قبول شون، خیلی به آینده‌شان فکر می‌کنم. حتی تا حالا یک شب هم با خیال راحت نخواستیم، خیلی نگرانم. به هیچ عنوان برای خودم چیزی نمی‌خوام، فقط پیشرفت بچه‌هام مرا شاد می‌کنه» (زن ۴۸ ساله، علت سرپرستی: فوت همسر).

«اول با بچه‌هایم شاد می‌شم؛ با دیدن موفقیت و تحصیلات شون. من همه چیزم را برای بچه‌هام گذاشتم. شادی آن‌ها شادم می‌کنه و دوم اینکه اگر خودم پیشرفتی داشته باشم؛ مثلاً وقتی یخچالم خراب میشه و بتونم یخچال بخرم،

احساس پیشرفت به من دست می‌دهد و چون این حرکت از خودم هست، شادم می‌کنه» (زن ۵۳ ساله، علت سرپرستی: طلاق).

«اگر بتوانم پیشرفت کنم و روزی خیاط بزرگی بشم، حداقل طوری باشم که بتوانم ۱۰ چرخ خیاطی بخرم، خیلی شاد می‌شم. اگه پول داشتم الان جزء بهترین خیاط‌ها بودم. شرکت در کلاس‌های هنری پول می‌خواد. خیلی کلاسای دیگه هم دوست دارم برم اما دستم خالی، گرفتن هر مدرکی پول می‌خواد.» (زن ۳۴ ساله، علت سرپرستی: طلاق).

از عمده‌ترین پیامدهای ارزیابی نامناسب وضعیت زندگی گذشته، حال و آینده زنان سرپرست خانوار، طرد اجتماعی حاصل از این وضعیت است. این مسئله منجر به شکل‌گیری احساس بی‌انصافی در این زنان نیز می‌گردد. در واقع سوژه‌ها در مقابل بازخوردهای منفی این سه وضعیت، واکنش منفی نشان می‌دهند و از شبکه‌های ارتباطی خود فاصله می‌گیرند و عموماً با پیامد ضعف ارتباطی و احساس ظلم و بی‌انصافی دست به گریبان می‌شوند.

چ: طرد اجتماعی

بنا بر آنچه که از مصاحبه‌ها به دست آمد، مجموعه عواملی همچون پیشینه نامناسب، محرومیت از نیازهای اساسی و ارزیابی از آینده نامناسب، زمینه‌ی طرد اجتماعی زنان سرپرست خانوار را فراهم کرده است که رهایی از آن برایشان به آسانی امکان‌پذیر نیست. گرچه در بعضی از موارد آن‌ها به صورت ارادی، داوطلبانه و خودخواسته دچار وضعیت طردشدگی شده بودند، اما دلایل قانع‌کننده‌ای برای این کناره‌گیری داشتند و معتقد بودند تمام ارتباطها و حمایت‌ها، پیامدی جز تحقیر آن‌ها و از دست دادن اعتماد به نفسشان نداشته است. بنابراین انواع ارتباط‌های اجتماعی و خانوادگی را ظاهری و طردآمیز می‌دانستند. با توجه به وضعیت فعلی نامناسب، این گروه از زنان برای گریز از بازخوردهای منفی از سوی جامعه، تصمیم به کاهش ارتباطات خود در جهت تخفیف استراتژی احساس نابرابری می‌گیرند. علاوه بر این، داشتن پیشینه نامناسب با استراتژی افسردگی، پیامدی جز انزوای اجتماعی برای آن‌ها نخواهد داشت. همچنین نگرانی نسبت به آینده فرزندان، منجر به افزایش تمایل این گروه از زنان به تلاش بیشتر، جهت



تأمین نیازهای زندگی آتی فرزندانشان و پیشرفت و تحرک خودشان می شود. این تمایل در صورت عدم امکان برآورده شدن، منجر به شکل‌گیری استرس عمیق در کنشگران می‌گردد. در مقابل این بازخورد منفی، کنشگران به صورت خودآگاه و ناخودآگاه از شبکه‌های ارتباطی خود فاصله می‌گیرند. در نتیجه مجموعه عوامل مذکور زمینه‌ساز طرد اجتماعی را در دو بعد ۱- آزادی ۲- تحمیلی پدید آورده است.

«هیچ کدام از دوستا و فامیلام بعد جدایی من از همسرم با من رابطه ندارن، این دید و نگاه بد در رفت و آمدم تأثیر گذاشته، مثلاً من بارها دوست داشتم به خانه‌ی عمومی برم؛ ولی زن پسرعموم بداخلاقی می‌کرد. فکر می‌کرد چون من بیوه‌م به پسرعموم نظر دارم. در و همسایه هم همین‌طور، من هم رفت و آمدم رو کم کردم. این نگاه دیگران برایم عذاب‌آور بود. جرأت ندارم به سر و وضع خودم برسم. بارها سر لباس پوشیدن و آرایش کردن با بچه‌هام درگیر شدم. آن‌ها مادرای دیگر رو می‌بینن که خوشگل هستن و به خودشان می‌رسن و دوست دارن من هم اون‌طور باشم؛ ولی من به خاطر حرف مردم همه‌ی اینها رو از خودم دور می‌کنم. از همه می‌ترسم؛ می‌ترسم پشت سرم حرف در بیارند. من خودم رو در محدودیت قرار دادم» (زن ۳۷ ساله، علت سرپرستی: طلاق).

«سعی می‌کنم کسی نفهمه از همسرم جدا شدم، همه دیدشون نسبت به طلاق گرفته‌ها منفیه. حتی یه عروسی میری یا آنقدر نگاهت می‌کنن و برات حرف در میارند یا آنقدر بهت بی‌محلی می‌کنن که دیگه دوست نداری در هیچ مراسمی شرکت کنی!» (زن ۳۹ ساله، علت سرپرستی: طلاق).

د: احساس بی‌انصافی

تشریح مشکلات این زنان و پرداختن به این مشکلات از زبان خود آنان مصاحبه را به آنجا رساند که از آن‌ها پرسش شد "تا چه حد خود را در کمبود ضروریات زندگی مقصر می‌دانید؟" جز تعداد اندکی که اشتباه در ازدواج و انتخاب همسر را موجب همه بدشانسی‌های خود می‌دیدند و تقریباً بیشتر آن‌ها به هیچ‌وجه خود را مقصر ندیده و طرح این سؤال را ناعادلانه دانسته و معتقد بودند که در مقابل مشکلات و فشارهای شدید اقتصادی با تمام وجود مایه گذاشته‌اند و به هر عملی اقدام کرده‌اند تا پایه‌ی زندگی خود و فرزندان را مستحکم نمایند. بنابراین این‌گونه طردشدگی از سوی جامعه و دیگران، متناسب با تلاش‌ها و لیاقت ایشان نیست. آن‌ها در تمامی روابط بین فردی خود

در محیط کار، رابطه‌ی دوستانه با خویشاوندان و اطرفیان و... در برقراری رابطه‌ی عادلانه و منصفانه مشکلاتی را تجربه کرده بودند و علی‌رغم تمایل به ارتباط با دیگران، تفاوت‌گذاری رفتاری اطرفیان بین آن‌ها و زنان دیگر را بی‌انصافی تلقی می‌نمودند. به علاوه از اینکه اطرفیان در مقایسه با دیگر زنان، تلاش‌های بدون وقفه آن‌ها را برای بهبود وضعیت اقتصادی و تأمین مایحتاج زندگی نادیده گرفته و قضاوتی منصفانه در مورد آن‌ها ندارند، گله‌مند بودند. به باور این گروه نصیبشان از هر مقوله‌ای در زندگی چه در زمینه اقتصادی، دستمزد و مزایای جانبی، و چه در حوزه اجتماعی، قدردانی و احترام، روابط متقابل و همکاری، غیرمنصفانه بوده بنابراین نه خود، بلکه همه دیگرانی را که در طول زندگی با آن‌ها مرتبط بوده اند را مقصر سرنوشت خود می‌دانستند.

«درسته از همه چیز محروم شده‌م و نتونستم شادمانی را به خونم بیارم؛ ولی از صب تا شب که در خونه‌های مردم جون می‌کنم، دیگر کار بیشتری از دستم بر نمی‌آد که خودم را مقصر بدونم. این‌طور زندگی حق من نیست. منی که اینقدر تلاش می‌کنم و هیچ بیمه‌ای هم ندارم که دلم به آن خوش باشه، خیلی نا عادلانه ست که خودم رو مقصر بدونم» (زن ۴۸ ساله، علت سرپرستی: فوت همسر).

«این خیلی بی‌انصافیه که این‌جوری با من رفتار بشه، اطرافیانم که اصلاً وجدان ندارند که لااقل با من همدردی کنن یا در مقابل این همه بدبختی که کشیدم یک قدردانی از من بکنن، تمام وجودم را روی این زندگی گذاشتم و در مقابل هیچ عدالتی ندیدم. این زندگی متناسب با تلاش‌هام نیست!» (زن ۵۳ ساله علت سرپرستی: طلاق).

همان‌گونه که به توصیف درآمد پیشینه خانوادگی، وضعیت فعلی و پیش‌بینی از آینده نامناسب از جمله موانع شکل‌گیری احساس شادمانی در زنان سرپرست خانوار می‌باشند. تحت این شرایط کنشگران از واکنش‌های تدافعی مثبت یا منفی برای پاسخ‌گویی به کنش نامطلوب استفاده می‌نمایند. افسردگی، اضطراب، انزوا و دوری‌گزیدن و مقصر دانستن دیگران از جمله آن می‌باشد. در نهایت این فرآیند می‌تواند با قرار دادن کنشگران در وضعیت طردشدگی، احساس بی‌انصافی را در آن‌ها تقویت و به تضعیف احساس شادی و افزایش غم بینجامد.



بحث و نتیجه‌گیری

ارزیابی مصاحبه شونده‌گان از وضعیت زندگی گذشته، حال و آینده نامناسب، این زنان را به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر با روحيات منفی افسردگی، احساس نابرابری و فشار روحی مواجه ساخته است. این شرایط و راهکارهای در پیش گرفته شده برای مقابله با آن، پیامدی جز احساس طرد شدگی، بی‌انصافی و غم نداشته است.

برآیند کلیه موارد مذکور چیزی بیش از صورت‌بندی وضعیتی تنش‌زا برای زندگی این زنان فراهم نمی‌آورد. نفس شکل‌گیری این صورت‌بندی در چنین بستر و زمینه‌ای ناچاراً به تضعیف احساس شادی می‌انجامد. از آنجا که این گروه دائماً تحت تأثیر ارزیابی از تجارب منفی زندگی خود قرار گرفته و با آن به تفکر و کنش خود در برابر امور زندگی و کمیت و کیفیت روابط اجتماعی واکنش نشان می‌دهند، بر احساس ناشادی در زندگی خود می‌افزایند. این فرض بر خواسته از مطالعه حاضر با نظریه تجربیات مؤثر (دینر و همکاران، ۱۹۹۱) همخوانی دارد که احساس شادی را با ارزیابی از کل زندگی و فراوانی برجسته‌ترین تجربیات تأثیرگذار در آن مرتبط می‌داند.

غلبه روحيات منفی و داوری نامناسب از امور و جریانات زندگی علامت و نشانه‌ای از چیرگی تجربیات ناخوشایند بر خوشایند در پهنه زندگی است. در واقع درکنار محرومیت از نیازهای اساسی، به دلیل فشار و هجوم باورهای فرهنگی و کلیشه‌های جنسیتی، جمعیت هدف این پژوهش همواره در نامناسب‌ترین شرایط از لحاظ پذیرش اجتماعی قرار داشته و دارند. این مسئله با استراتژی احساس نابرابری، مانع اصلی در شکل‌گیری ارتباطات مؤثر و مشارکت مناسب با دیگران و در جامعه می‌باشد.

از طرف دیگر وقایع و تجربیات تلخ گذشته و تأثیر ذهنی و اجتماعی به جای مانده از آن، چاره‌ای جز در پیش‌گیری انزوا و افسردگی برای مقابله باقی نمی‌گذارد. این وضعیت، روح و روان و روابط اجتماعی میزبانانش را نشانه گرفته است. این زنان همواره خود را از توجه و همدلی اطرافیان محروم ساخته و احساس تعلق و وابستگی به جامعه را از دست می‌دهند. همان‌گونه که هابکرافت^۱ در تحقیق خود نشان داده است کودکانی که طرد و محرومیت را در دوران طفولیت و کودکی تجربه می‌کنند به احتمال زیاد، در آینده نیز با جنبه‌های مختلف محرومیت روبه‌رو خواهند بود (هابکرافت، ۲۰۰۷).

یکی دیگر از موانع شکل‌گیری احساس شادی در این زنان، آینده‌ای مبهم، پریشان و نامعین است که به دلیل عدم یقین و اثرگذاری نامناسب شرایط فعلی قابلیت پیش‌بینی‌پذیری مطلوب خود را، خصوصاً در مورد فرزندان از دست داده و نتیجه‌ای جز دغدغه ذهنی و مشغولیت فکری و استرس دائمی به همراه ندارد. در نتیجه مجموعه عوامل پیشین و زمینه‌ای و راه‌کارهای مقابله با آن، مطابق با نظریه محرومیت نسبی، شرایطی را برای گروه هدف فراهم نموده که پیامدی جز طرد شدگی ارادی و تحمیلی اجتماعی را به همراه نداشته است. اما مهم‌تر از طردشدگی، احساس گرفتاری در چرخه‌ای از فقر و تنگدستی و ناتوانی اجتماعی و فرهنگی است که نه تنها در مورد خود صادق است بلکه زندگی و آینده فرزندان را نیز تهدید کرده و برای رهایی از آن راهی جز احساس ناتوانی، حاشیه‌گزینی و طلب حمایت، نمی‌یابند.

منابع

- ال یاسین، میترا (۱۳۸۰). «شادی و نشاط در محیط مدرسه»، تربیت، شماره ۱: صص ۱-۱۴
- اقلیما، مصطفی و اعظم ابراهیم نجف‌آبادی (۱۳۹۰). «بررسی تأثیر میزان سرمایه فرهنگی بر میزان شادی زنان جوان (۱۵-۲۴ ساله) در شهر اصفهان»، جامعه‌پژوهی فرهنگی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال دوم، شماره اول: صص ۱-۲۴
- پورنجار، فرزانه و مریم فاتحی‌زاده و محمدرضا عابدی (۱۳۹۲). «اثر بخشی نظریه شادکامی اسلامی» بررسی شادی زنان متأهل شهر اصفهان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، گروه معارف اسلامی دانشگاه اصفهان، سال اول، شماره ۱: صص ۱-۱۶
- جمیلی، فاطمه و مهناز رنجبر (۱۳۹۰). «بررسی جامعه‌شناختی شادمانی با تأکید بر رویکرد نظری بازکوی»، مطالعات راهبردی زنان، سال چهاردهم، شماره ۵۶: صص ۲۱۲-۲۴۵
- خورشیدی، رضا (۱۳۹۳). «نظریه نشاط اجتماعی: درآمدی به راههای ارتقاء نشاط اجتماعی»، رشد آموزش علوم اجتماعی، دوره ۱۶، شماره ۳: صص ۷-۵
- دغاقله، عقیل و سمیرا کلهر (۱۳۸۹). آسیب‌های شهری در تهران: وندالیسم، دختران فراری، زنان سرپرست خانوار و تکدی‌گری، زیر نظر اداره کل مطالعات اجتماعی و فرهنگی شهرداری، چاپ اول، تهران، انتشارات جامعه‌شناسان.



- دلاور، علی (۱۳۸۵). مبانی نظری و عملی پژوهش در علوم انسانی و اجتماعی، چاپ پنجم، تهران، انتشارات رشد.
- دلاور، علی (۱۳۸۳). مبانی نظری و عملی پژوهش در علوم انسانی و اجتماعی، چاپ چهارم، تهران، انتشارات رشد.
- زارعی، متین و مریم احمدی زهرانی و زلفا گویان (۱۳۸۸). «نقش دانشگاه در ایجاد عوامل مؤثر بر شادی»، فرهنگ در دانشگاه اسلامی، شماره ۲: صص ۲۷-۵
- شعبان زاده، افسانه؛ مهدی بهرام آبادی؛ حمیدرضا حاتمی و کیانوش زهراکار (۱۳۹۲). «بررسی رابطه میان سبک مقابله با استرس و حمایت اجتماعی و کیفیت زندگی زنان سرپرست خانوار شهر تهران»، فصل نامه علمی پژوهشی زن و جامعه، سال چهارم، شماره ۴: صص ۲۰-۲.
- شکاری آلانق، رقیه (۱۳۸۴)، مطالعه وضعیت رفاهی زنان سرپرست خانوار، کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت مدرس.
- صدرالساداتی، بهاره (۱۳۹۱). «بررسی راهکارهای ارتقای سلامت اجتماعی زنان سرپرست خانوار»، واحد پذیرش کمیته امداد امام خمینی (ره)، شهرستان پیران شهر
- صفری شالی، رضا (۱۳۹۰). راهنمای تدوین طرح تحقیق، چاپ ۳، انتشارات فرهنگ و جامعه.
- طهماسیان، کارینه و آسیه اناری (۱۳۹۰). «سن، تحصیلات و تعداد فرزندان: زنان سرپرست خانواده و نگرانی نسبت به آینده فرزندان»، مجموعه مقالات ارائه شده در همایش ملی "زنان سرپرست خانوار"، دانشگاه شهید بهشتی پژوهشکده‌ی خانواده.
- فروغی، نعیمه (۱۳۸۰)، بررسی وضعیت زنان سرپرست خانوار (مطلقه)، کارشناسی ارشد، دانشگاه علامه طباطبایی.
- فضل الهی، سیفالله؛ نرگس جهانگیر اصفهانی و زلفا حق گویان (۱۳۹۰). «سنجش میزان و عوامل مؤثر بر شادی دانشجویان پردیس قم دانشگاه تهران»، روان شناسی و دین، سال سوم، شماره چهارم: صص ۸۹ - ۱۰۸.
- کاشانی نیا، زهرا و زهرا علیا (۱۳۸۸). «عوامل استرس زا و رابطه آنها با کیفیت زندگی زنان سرپرست خانواده»، دومین همایش توانمندسازی زنان سرپرست خانوار: صص ۴۰۱-۳۹۱
- گروسی، سعیده و شیما شبستری (۱۳۹۰). «بررسی رابطه سرمایه اجتماعی و سلامت روان در بین زنان سرپرست خانوار در شهر کرمان»، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

محمدپور، احمد و مهدی علی‌زاده (۱۳۹۰). «زن و فرهنگ فقر؛ مطالعه کیفی فرهنگ فقر در میان زنان سرپرست خانوار تحت پوشش بهزیستی ساری»، مجله علوم اجتماعی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، صص ۱۶۵-۱۷۹.

محمدی، زهرا (۱۳۸۵). «پیشینه نظری و تجربی زنان سرپرست خانوار»، کتاب زنان، شماره ۳۴. محمدی، زهرا (۱۳۸۵). زنان سرپرست خانوار، چاپ اول، انتشارات روابط عمومی شورای فرهنگی اجتماعی زنان.

معیدفر، سعید و نفیسه حمیدی (۱۳۸۶). «زنان سرپرست خانوار: نگفته‌ها و آسیب‌های اجتماعی»، نامه علوم اجتماعی، شماره ۳۲: صص ۱۳۱-۱۵۸
موسوی، محسن (۱۳۹۲). «شادمانی: رویکردهای نظری و یافته‌های تجربی»، چاپ اول، انتشارات تیسرا.

مهری، کریم؛ بهجت یزدخواستی و محمدحسین پناهی (۱۳۹۳). «سیاست‌گذاری قومی مبتنی بر دیدگاه مقام معظم رهبری: تحلیل تماتیک»، دو فصل‌نامه مطالعات قدرت نرم، سال چهارم، شماره ۱۰: صص ۷۵-۹۷

میرشاه جعفری، ابراهیم؛ محمدرضا عابدی و هدایت‌الله دریکوندی (۱۳۸۱). «شادمانی و عوامل مؤثر بر آن»، تازه‌های علوم شناختی، سال ۴، شماره ۳: صص ۵۷-۵۰.

نازک تبار، حسین و رضا ویسی (۱۳۸۷). «وضعیت اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی زنان سرپرست خانوار استان مازندران»، فصل‌نامه علمی پژوهشی رفاه اجتماعی، سال هفتم، شماره ۲۷

نورمحمدی، رقیه (۱۳۸۳)، بررسی وضعیت اقتصادی و اجتماعی زنان مطلقه سرپرست خانوار، کارشناسی ارشد، دانشگاه علامه طباطبائی.

وحیدیکانه، فریبا (۱۳۹۲)، بررسی وضعیت طرد اجتماعی زنان سرپرست خانوار (مطالعه موردی زنان سرپرست خانوار در لیست انتظار سازمان بهزیستی شهرستان‌های تهران و ری)، کارشناسی ارشد، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.

هزار جریبی، جعفر و پروانه آستین فشان (۱۳۸۸). «بررسی عوامل مؤثر بر نشاط اجتماعی با تأکید بر استان تهران»، سال بیستم، شماره پیاپی ۳۳ شماره ۱: صص ۱۱۹-۱۴۶.

نتایج سرشماری عمومی نفوس و مسکن (۱۳۹۰): مرکز آمار ایران، www.amar.org.ir



- Babbie E(2002)The basics of social research. 2nd ed. Ed. Belmont Calif.; London: Wadsworth/Thomson Learning
- Bianon,L.(1999),Gender,Psychological Perspective,Allan & Bacon,Boston.
- Chang, Wen-Chun (2009), Social capital and subjective happiness inTaiwan, International Journal of Social Economics, Vol. 36, No. 8: 844-868.
- Chiu H.-C, Hsieh Y.-C , Lee. M , Yu . D.-J(2011). The Connection Between Happiness and ServiceBusinesses: A Preliminary Study J Happiness Stud 12:841–860
- Cooper, C., Bebbington, P., Livingston, G. (2011) , Cognitive impairment and happiness in old people in low and middle income countries: results from the 10/66 study. Journal of affective disorders,130 -198.
- Crosier · Timothy · Butterworth . Peter , Rodgers . Bryan(2007) , Mental health problems among single and partnered mothers , Social Psychiatry and Psychiatric Epidemiology The International Journal for Research in Social and Genetic Epidemiology and Mental Health Services, Steinkopff Verlag Darmstadt 10 .1007/s00127-006-0125-4.
- Diener, E, Pavot, W. sandwick, E,(1991) Happiness is the Frequency, not Intensity, of Pasitive versus Negtive Affect in: Strack, F. et al. (Eds) “ Subjective Well-Being” , Porgamon, 1991, Oxford, UK
- Ghafari, Maryam (2003). “Multi role of household women head opportunities and challenges”. Journal of women studies, No.5. [Persian]
- Hob craft .J. (2007).” Child development , the life course , and social exclusion : Are the frameworks used in the UK relevant for developing countries Department of Social Policy and Social Work”, University of York, Heslington, York,YO10 5DD, UK ,pp.1-143
- L.Hernández., R, E.Aranda., B, G.Ramírez., M.T (2009). Depression and Quality of Life for Women in Single-parent and Nuclear Families, The Spanish Journal of Psychology, 12(1): 171- 183
- Langlois,J,Fortin,D(1994)‘Singleparentmothers,poverty&mentalHealth:AliteraturReviw’.Sante-Mental (1994,19,1,spring,157-173).
- Mohammadi, Z (2006). Female-headed households, Cultural Council of Women, 26.(Persian)

Myers, D. G, (2002). Happy & Healthy Psychology Science, 70, 79-97

Peterson,C. (2000). The future of optimism American Psychologist ,55(1),44-55

Simmons s(1994)Quality of life in community mental health care'.journal of nurse student, England,31,pp: 679-683.